

گفت‌و‌گو با دکتر اشرف بروجردی (رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)

آداب دموکراسی

اگر آینده بهتری می‌خواهیم باید راه دشوار دموکراسی را طی کنیم

شرکت در انتخابات؛ چرا و به چه علت؟



دکتر سید سجاد ایزدی
استاد حوزه و دانشگاه

عمدتاً حکومت‌ها بر سه عنصر محوری «مردم»، «کارگزاران» یا «حاکمان» و «سرزمین» شکل می‌گیرند؛ به این معنا که اگر حکومتی، دارای سرزمین نباشد حکومت محقق

نیست؛ همان‌طور که اگر حکومتی، دارای کارگزار یا شهروند نباشد باز هم صدق عنوان حکومت مشکل است. برای اینکه این سه عنصر بتوانند «نظام سیاسی» را تشکیل دهند ضروری است که کارگزاران یا مردم در بستر سرزمین تعامل داشته باشند. در قدیم حضور فراگیر سیاسی مردم ذیل سازوکارهای متعددی چون عزل و نصب یک حاکم توسط پادشاه، بیعت یا کودتا و... انجام می‌شد. اما در جامعه مدرن و در عصر حاضر، از مقوله‌ای به نام «مشارکت سیاسی» یاد می‌شود که بر اساس آن مردم به عنوان شهروندان باید حاکمان و کارگزاران خود را انتخاب کنند یا بر کار و عملکرد آنان نظارت داشته باشند یا روندی را تشکیل دهند که بواسطه آن بتوانند در حوزه تصمیم‌گیری‌ها حضور مؤثر داشته باشند و بتوانند از طرق مختلف در عرصه‌های سیاسی تصمیم‌ساز باشند.

اما عمدتاً جلوه بارز مشارکت‌های سیاسی را در انتخابات شاهد هستیم. اگرچه غالباً این‌طور تصور می‌شود که اگر در جامعه‌ای «انتخابات» وجود نداشته باشد «مشارکت سیاسی» هم وجود نخواهد داشت اما باید بدانیم که مشارکت سیاسی تنها به انتخابات محدود نمی‌شود بلکه در همکاری با احزاب و دیگر عرصه‌هایی که مردم در آن حضور جدی دارند هم، مشارکت سیاسی می‌تواند اتفاق بیفتد.

اما پرسش اصلی اینجا است که اساساً چرا مردم باید در فرایند انتخابات مشارکت کنند و کسی را بر مسند ریاست جمهوری بنشانند؟ وضعیت سیاسی از دو حالت خارج نیست؛ یا حاکمیتی مستبد وجود دارد و مردم را دعوت به مشارکت نمی‌کند که این، نظامی استبدادی تلقی می‌شود. یا اینکه حکومت یا «اداره مشارکتی» نظم و سامان می‌یابد که در این حالت، حاکمیت، مردم را دعوت می‌کند تا کارگزاران‌شان را انتخاب کنند و مردم خود تصمیم بگیرند برای یک بازه زمانی مشخص چه کسی یا چه منطقی یا چه تفکری را برای اداره امور جامعه مناسب‌تر و راهگشاستر می‌بینند. بنابراین وقتی این فرصت وجود دارد که مردم خود سرنوشت‌شان را دست بگیرند و کارگزاران‌شان را انتخاب کنند و برای آینده خود و سرزمین‌شان تصمیم‌گیرنده باشند استفاده نکردن از این فرصت، کاری نامعقول و خطا است.

حال اگر عده‌ای در فرایند مشارکت سیاسی شرکت نکنند معنای عدم حضور آنان در انتخابات به معنای انتخاب نکردن نیست؛ بلکه انتخاب نکردن در فضای انتخاب دیگران یعنی اولاً راضی شدن به انتخاب دیگران. دوم، راضی شدن به انتخاب شدن فرد غیر ذیصلاح و سوم، تحمل کردن یک فرد و دیدگاهی که او در انتخابش نقشی نداشته و به اجبار باید یک بازه زمانی مشخص این انتخاب دیگران را برای خود بپذیرد. بنابراین با باید خود تصمیم‌گیرنده یا باید راضی به تصمیم دیگران شود. لذا تصمیم نگرفتن خود به گونه‌ای تصمیم گرفتن است.

در برهه کنونی در کشور ما، اگر در انتخابات شرکت نکنیم طبیعتاً فرایند انتخابات متوقف نخواهد شد. پس چه بهتر آن کسی که قرار است برگزیده شود مستند بر رأی و نظر من باشد و حداقل من نیز در این فرایند سهمی باشم چون ممکن است اتفاقی بیفتد و کسی انتخاب شود که مورد رضایت من نباشد اما عملاً باید تبعات آن را در زندگی و سرنوشت سیاسی-اجتماعی خود برای مدت ۴ سال تحمل کنم.

در فضای مشارکت سیاسی همیشه چنین نیست که ما در شرایط رضایت‌آز وضع موجود، حاضر به مشارکت شویم چه بسا برعکس، ناراضیاتی از وضع موجود، ضرورت شرکت در انتخابات را برایمان مضاعف کند. یعنی منطقی که می‌گویید «من ناراضی هستم بنابراین در انتخابات شرکت نمی‌کنم» صحیح نیست. در شرایط ناراضیاتی از وضع موجود، اتفاقاً سکوت و عدم حرکت، به معنای «رضایت» تعبیر و تفسیر می‌شود. بنابراین همه شهروندان فارغ از اینکه چه تفکری و چه گرایشی دارند باید در انتخابات شرکت کنند تا بتوانند نتیجه را تا حد ممکن به رأی و نظر خود نزدیک کنند.

در خصوص اصل شرکت در انتخابات و مشارکت سیاسی نکته مهم دیگری هم وجود دارد که باید آن را از نظر دور نداشت. در هر نظام سیاسی اگر مردم در فرایند انتخابات و در هر آموری که مستلزم مشارکت مردم است خود را سهیم کنند به این معنا است که منطق حاکمیت کلان خود را بپذیرفته‌اند.

بنابراین خود شرکت کردن در انتخابات به این معنا است که این نظام از پشتوانه و پایگاه مردمی برخوردار است و این امر تضمین‌کننده امنیت ملی خواهد بود و هیچ دشمنی جرات و توان مقابله با حکومتی را نخواهد داشت که از پشتوانه اکثریت جامعه‌اش برخوردار است. بنابراین شرکت در انتخابات موضوعیت دارد حتی اگر نتیجه‌اش برای ما حداقلی باشد و حداقل انتظارات ما را برآورده کند؛ چرا که امنیت عمومی جامعه را تأمین می‌کند.

بنابراین عدم شرکت در انتخابات نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه هم مشکل امنیتی ایجاد خواهد کرد و هم اینکه کسی که شرکت نمی‌کند راضی می‌شود به انتخاب دیگران و عملاً باید ۴ سال انتخابی را که در آن ذخیل نبوده است تحمل کند.

پس «عقل» و «تجربه» حکم می‌کند که در انتخابات به صورت مؤثر وارد شویم و سانه خالی کردن از فضای مشارکت سیاسی عملاً بهانه دادن به افراد ناصالح و فرصت دادن به دشمنان امنیت ملی است. این را باید بدانیم که در عرصه سیاست و در فضای مشارکت سیاسی؛ حضور بموقع و بجا بسیار اثرگذار و سرنوشت‌ساز است؛ چرا که راه را برگشتی وجود نخواهد داشت و باید از این فرصت استفاده کرد.

اگر انسان در وقت مناسب و در فرصت مناسب گزینه مناسب را انتخاب کند از فواید آن سال‌ها بهره‌مند خواهد شد و اگر این فرصت را از دست بدهد چه بسا تبعات جدی برای خود و جامعه‌اش داشته باشد چنانکه خود هم راضی به آن نیست. مهم این است که با خود محاسبه کند شرکت نکردن در انتخابات چه تبعاتی براو حاصل خواهد کرد و شرکت در انتخابات چه فوایدی را نصیبش می‌کند؛ اگر بتوانیم برآیند درستی از این معادله به دست آوریم قطعاً از حق رأی خود استفاده خواهیم کرد.

■ خانم دکتر بروجردی، مشارکت سیاسی چه دستاوردهایی می‌تواند برای یک جامعه داشته باشد؟

اگر آینده بهتری می‌خواهیم راه دشوار دموکراسی را باید طی کنیم. «دموکراسی» یعنی لحاظ کردن رأی و نظر و خواست و اراده اکثریت مردم. به این اعتبار، بین «دموکراسی» و «مشارکت سیاسی مردم» رابطه معناداری وجود داد. در فرایند دموکراسی نخستین فاکتوری که مردم باید حس و احساس کنند این است که از سوی کارگزاران خود، دیده و شنیده می‌شوند و رأی و خواست آنان در تصمیم‌گیری‌ها اثری‌بخش است. این هویت‌بخشی به جامعه، آنان را در مشارکت سیاسی مصمم می‌کند؛ هم در نگاه حضرت امام خمینی (ره) و هم در قانون اساسی ما تأکید شده است که به خواست و نظر مردم باید توجه شود و آنان باید حرف اول و آخر را بزنند. بنابراین باید بستری فراهم کنیم که نخبگان جامعه، افراد کارآمد و با تجربه بتوانند خود را در معرض محک و ارزیابی جامعه قرار دهند. در چنین شرایطی است که مشارکت مردمی تحقق خواهد یافت و ما را در مسیر دموکراسی قرار خواهد داد.

اینها همه بستر سازی‌هایی برای ایجاد دموکراسی و مشارکت حداکثری است بنابراین اگر مشارکت حداکثری و مشارکت مردمی را خواستار هستیم نخست باید بسترهای دموکراسی را فراهم کرده باشیم.

■ چه گام‌های اساسی در تحقق دموکراسی باید برداشت تا متعاقب آن نمودهای اجتماعی‌اش همچون «مشارکت حداکثری» برجسته شود؟

بی‌شک نخستین گام قدرتمند کردن احزاب است. برابند اندیشه‌های افراد در احزاب می‌تواند در قالب نماینده آن حزب به جامعه ارائه شود و در معرض قضاوت جامعه قرار گیرد و با رقابت سازنده بین احزاب و رقبای حزبی، مشارکت هم معنا پیدا خواهد کرد.

دومین گام در راه تحقق دموکراسی این است که مردم احساس امنیت کنند تا بدون ترس بتوانند رأی و نظر و انتخاب‌شان را اعلام کنند و مطمئن باشند که با هر رأی و عقیده‌ای که باشند مورد اعتماد کارگزاران خود قرار می‌گیرند و نادیده گرفته نمی‌شوند. این امر می‌تواند «اعتماد اجتماعی» را در پی داشته باشد و وقتی اعتماد اجتماعی در یک جامعه ارتقا یابد متقابلاً مشارکت سیاسی- اجتماعی هم افزایش خواهد یافت.

شاید به دلیل همین مقدمات دموکراسی است که باید گفت دموکراسی براحتی به‌دست نمی‌آید. تا این گام‌های بلند برداشته نشود، تا این بسترها ساخته نشود؛ دموکراسی برقرار نخواهد شد و در پی آن توقع مشارکت حداکثری داشتن کمی دور از انتظارات است.

کشورهایی که اکنون دموکراسی را تجربه می‌کنند سال‌ها از من و خطا را پشت‌سر گذاشته‌اند تا به این حد از برقراری دموکراسی رسیده‌اند. اما ما در کشورمان با وجود تلاش‌های بسیار هنوز در آغاز این راه هستیم. هنوز نیاز داریم که نخبگان و روشنفکران و اهالی دانشگاه و عالمان حوزوی ما در این راه روشنگری کنند و شکل‌گیری احزاب و لزوم آن را متذکر شوند و برای مردم توضیح دهند که چگونه می‌توان از اخلا تشکیلات حزبی به تجمع آراء رسید و دموکراسی را در جامعه محقق کرد.

■ شاید در راه رسیدن به دموکراسی موانعی وجود داشته باشد اما نمی‌توان «کنش سیاسی مؤثر» را موکول به تحقق کامل و همه‌جانبه دموکراسی کرد؛ به این معنا



منبع: shafapress

ورود مردم به احزاب و پیگیری مطالبات و نظارت مردمی از طریق احزاب کاملاً این رصدگری و مطالبه‌گری مردمی را امکان‌پذیر می‌کند. از همین رو است که در روایت دموکراسی خواهی شکل‌گیری احزاب یکی از اصول اساسی است.

حضور احزاب می‌تواند کمک کند تا مشارکت سیاسی مردم دائمی باشد و محدود به دوران انتخابات نشود؛ علاوه بر اینکه زمینه‌ای را فراهم می‌کند که مشارکت مردم با آگاهی و علم و دانش باشد و در امور سیاسی و خواسته‌های مردمی فهم مشترک ایجاد شود.

■ مراجع فکری در جامعه چقدر می‌توانند دایره مشارکت سیاسی را وسعت ببخشند؟

قطعاً این دو ربط و نسبت وثیقی با هم دارند. روشنفکران، نخبگان و مراجع فکری در بالا بردن مشارکت سیاسی نقش غیرقابل‌انکاری دارند. نخبگان و روشنفکران و اهالی دانشگاه در گذشته از جمعیت فکری بیشتری برای جامعه برخوردار بودند اما امروزه هر چند این مرجعیت کم شده است و مراجع فکری تکرر یافته‌اند اما هنوز هم نقش و سهم آنان در تأثیرگذاری اجتماعی غیرقابل‌انکار است. البته نقش و تأثیر آنان را نباید محدود به یک دوره خاص و یک برهه خاص کرد بلکه همیشه باید به آنان بها داده شود تا بتوان تأثیرگذاری مطلوب را از آنان توقع داشت.

اما متأسفانه جامعه ما هنوز به این بلوغ سیاسی- اجتماعی نرسیده است که از نخبگان و مراجع فکری و روشنفکران استفاده کند هر چند که در برهه‌های خاص ما چنین بلوغی را شاهد بودیم.

■ چه بسترسازی‌هایی باید انجام گیرد تا در یک کنش سیاسی همه «احساس برنده بودن» داشته باشند؟

تشکیل احزاب، ایجاد رقابت سازنده، استفاده از ظرفیت‌های مراجع فکری و روشنفکران، سهم کردن نخبگان در تصمیم‌گیری‌ها، پذیرش نظارت مردمی و... همه اینها به سهم خود بسترهایی را می‌سازند که همه در عرصه سیاسی اجتماعی «حس برنده بودن» داشته باشند. در واقع با وجود همه اینها، صحنه دموکراسی شکل می‌گیرد که «مردم» در این صحنه احساس نقش آفرینی خواهند کرد.

■ چرا باید در انتخابات شرکت کنیم؟ بی تفاوت شدن نسبت به سرنوشت سیاسی‌مان آیا در این برهه، کنش درستی می‌تواند باشد؟

شکی در این نیست که دور شدن از صندوق رأی، دموکراسی را محقق نمی‌کند. من ساله را همچون دو کفه ترازو می‌بینم؛ یک کفه ترازو بخشی از جامعه است که احساس می‌کند رأی و نظر و خواسته و نماینده سیاسی و فکری‌اش دیده و لحاظ نشده است و کفه دیگر ترازو آن بخش از جامعه است که احساس می‌کند سهمی شدن در اتفاقات سیاسی حق‌اش است، تصمیم‌گیری در آینده سیاسی جامعه حق‌اش است، نقش داشتن در آینده کشور و ساخت نسل آینده کشور حق‌اش است؛ بنابراین نباید خود را از انتخابات محروم کند.

من شخصاً فکر می‌کنم کفه دوم ترازو سنگین‌تر است و ما را یک قدم به دموکراسی نزدیک‌تر خواهد کرد؛ حتی اگر نقدهایی در دل داشته باشیم و این وظیفه روشنفکران و نخبگان جامعه است که در این باره روشنگری کنند و مردم را نسبت به اهمیت صندوق رأی آگاه نمایند؛ چرا که مشارکت سیاسی و رفتن پای صندوق رأی، نشان از بلوغ سیاسی جامعه دارد و قطعاً قهر با صندوق رأی ما را از مسیر دموکراسی منحرف خواهد کرد.

اگر بنا باشد در جامعه، دموکراسی محقق شود باید جامعه احساس اطمینان داشته باشد که در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها دخیل و مؤثر است و در نهایت، این تصمیم‌ها در زندگی‌اش اثری‌بخش و مفید خواهند بود.

■ اگر خواهان توسعه سیاسی هستیم چقدر باید مصمم در «مشارکت سیاسی» باشیم؟

توسعه سیاسی در «قدرت» تعریف می‌شود یعنی ما بتوانیم یک نظام یا یک مجموعه را تعریف کنیم که اقتدار لازم را داشته باشد و در این مجموعه هرکس در جایگاه خاص خودش و متناسب با توانایی‌اش قرار گرفته باشد.

که تا زمانی که تمام و کمال اصول دموکراسی در جامعه اجرا نشود پس من مشارکت نخواهم کرد! گاهی باید برعکس عمل کرد یعنی باید مشارکت سیاسی مؤثر داشته باشیم تا بتوانیم یک گام به دموکراسی نزدیک‌تر شویم...

کاملاً درست است. بستگی به رویکرد فرد دارد که چقدر برای خود در تصمیم‌سازی‌ها نقش قائل است و بخواهد از حق مشارکت خود استفاده کند. ما باید «مشارکت سیاسی» را یک حق برای خود بدانیم که اقتدار لازم را داشته باشد و در این مجموعه هرکس دخیل باشیم و باید از این حق‌مان بهره ببریم و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنیم. قطعاً کنار کشیدن و از

■ مشارکت سیاسی و رفتن پای صندوق رأی، نشان از بلوغ سیاسی جامعه دارد و قطعاً قهر با صندوق رأی ما را از مسیر دموکراسی منحرف خواهد کرد. ما باید «مشارکت سیاسی» را یک حق برای خود بدانیم نه یک تکلیف. ما حق داریم در عرصه سیاست دخیل باشیم و باید از این حق‌مان بهره ببریم و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنیم. قطعاً کنار کشیدن و از این حق خود استفاده نکردن ما را از مسیر دموکراسی دور خواهد کرد.

■ «اعتماد اجتماعی»، «سرمایه اجتماعی» را افزایش خواهد داد و سرمایه اجتماعی، «مشارکت سیاسی» را بالا خواهد برد. افزایش مشارکت سیاسی گام‌بلندی در راستای «تحقق دموکراسی» خواهد شد. بنابراین می‌بینیم که بین دموکراسی و اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی رابطه وثیق و زنجیرواری وجود دارد. با ضعف در هر کدام از این مؤلفه‌ها، پازل دموکراسی ناقص خواهد ماند.

این حق خود استفاده نکردن ما را از مسیر دموکراسی دور خواهد کرد.

■ آیا رابطه معناداری بین «آگاهی سیاسی» و «مشارکت سیاسی» وجود دارد؟ به این معنا که هر چه آگاهی سیاسی در یک جامعه بالاتر رود آیا مشارکت سیاسی هم بیشتر خواهد شد؟

بی‌شک چنین رابطه‌ای وجود دارد. به‌عنوان مثال اگر ما از این آگاهی سیاسی برخوردار باشیم که جایگاه‌مان را در عرصه بین‌الملل و در منطقه بدرستی بدانیم و تحلیل درستی از مسائل سیاسی داشته باشیم به همان میزان هم می‌توانیم تصمیمات سیاسی درست‌تری بگیریم. بنابراین رابطه مستقیمی بین «آگاهی سیاسی» و «مشارکت سیاسی» وجود دارد. اگر تحلیل سیاسی درستی برای نداشته باشیم نمی‌توانیم تصمیم‌گیری درستی برای آینده کشورمان داشته باشیم. اگر ندانیم که اتخاذ چه رویکردی در مسائل فرهنگی یا اقتصادی می‌تواند جامعه را به صلاح برساند نمی‌توانیم مشارکت سازنده‌ای هم داشته باشیم.

البته هم مردم باید خود را در حاکمیت شریک بدانند و هم حاکمیت باید تلاش کند تا مشارکت عامه مردم را در تصمیم‌گیری‌ها به‌دست آورد. تنها در چنین تعامل دو سویه‌ای بین مردم و حاکمیت است که «سرمایه اجتماعی» تقویت خواهد شد و با تقویت سرمایه اجتماعی، مشارکت سیاسی افزایش خواهد یافت.

«اعتماد اجتماعی»، «سرمایه اجتماعی» را افزایش خواهد داد و سرمایه اجتماعی، «مشارکت سیاسی» را بالا خواهد برد. افزایش مشارکت سیاسی گام‌بلندی در راستای «تحقق دموکراسی» خواهد شد. بنابراین می‌بینیم که بین دموکراسی و اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی رابطه وثیق و زنجیرواری وجود دارد. با ضعف در هر کدام از این مؤلفه‌ها، پازل دموکراسی ناقص خواهد ماند.